



پژوهش‌های مابعدالطبیعی، سال دوم، شماره ۳

بهار و تابستان ۱۴۰۰

نسبت دوگانه‌انگاری ویژگی با فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا^۱

محمد حسن فاطمی‌نیا^۱

مریی موسسه امام خمینی

چکیده

در تقسیم، تئوری‌های فلسفه ذهن، همه انواع فیزیکالیست‌ها اعم از تقلیل‌گرا و غیرتقلیل‌گرا، یگانه‌انگار محسوب می‌شوند؛ چراکه قائل به فیزیکی بودن همه چیزند. در این بین فیزیکالیست‌های تقلیل‌گرا علاوه بر این که همه چیز را فیزیکی می‌دانند، قائلند همه چیز قابلیت دارد به سطوح پایین فیزیک تقلیل یابد؛ اما غیرتقلیل‌گرایان در فیزیکالیسم، با این که همه چیز را فیزیکی تلقی می‌کنند، قائلند در ساحت فیزیک با اموری «نوخاسته» مواجه‌ایم که نمی‌توان آنها را به ذرات بنیادین فیزیک تقلیل برده و تبیینی میکروفیزیکال از آنها داشته باشیم؛ چراکه اساساً با امری نوخاسته مواجه‌ایم؛ اما «دوگانه‌انگاری ویژگی» با قائل شدن به غیرفیزیکی بودن ویژگی‌های ذهنی، قائل به دو گونه امر در عالم شده و در نتیجه هر دو نظریه فیزیکالیستی یگانه‌انگارانه را از اساس کنار زده است. علاوه بر این، هرچند در دوگانه‌انگاری ویژگی همانند فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا با تیره‌ای از ناتقلیل‌گرایی و نوخاستگی مواجه‌ایم، اما ناتقلیل‌گرایی و نوخاستگی در دوگانه‌انگاری ویژگی، به ترتیب «گونه‌ای» و «بنیادین» است نه «نوعی» و «سطحی». مقاله

^۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۲۳، تاریخ تایید: ۱۴۰۰/۹/۱۰، fatemizxc@yahoo.com

حاضر با روشن کردن مرزهای دقیق دوگانه‌انگاری و یژگی با فیزیکالیسم، بالخصوص نوع غیرتقلیل‌گرای آن، مانع خلط‌های بعدی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: فیزیکالیسم تقلیل‌گرا، فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا، دوگانه‌انگاری و یژگی، نوحاستگی، ابتناء.

۱. مقدمه

دوگانه‌انگاری و یژگی در مسئله ذهن و بدن قائل است تمام جواهر عالم از جمله انسان، فیزیکی - اند، ولی ما با دو گونه و یژگی، فیزیکی (بدنی) و غیرفیزیکی (ذهنی) سروکار داریم؛ یعنی انسان وجودی است که از جوهری کاملاً فیزیکی، اما برخوردار از دو گونه و یژگی فیزیکی (بدنی) و غیرفیزیکی (ذهنی) تشکیل یافته است. فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا، مانند فیزیکالیسم تقلیل‌گرا، تمام امور عالم از جمله انسان را تماماً فیزیکی تلقی می‌کند. ممیزه غیرتقلیل‌گرایی در فیزیکالیسم نسبت به فیزیکالیسم تقلیل‌گرا این است که غیرتقلیل‌گراها، برخلاف تقلیل‌گراها، همه سطوح فیزیک را به سطوح پایین‌تر فیزیک و در نهایت به ذرات بنیادین میکروفیزیکال تقلیل نمی‌دهند؛ چراکه سطح ماکروفیزیکال را سطحی نو از وجود می‌دانند که هرچند از لایه‌های زیرین فیزیک ظهور یافته است، ولی برآیند سطوح پایین یا ذرات بنیادین نیستند، بلکه وجودی نوظهور یا نوحاسته است که در یک جمله از جهت آثار کاملاً با سطح پایین متمایز است. پس فیزیکالیست غیرتقلیل‌گرا همانند دوگانه‌انگار و یژگی، عملاً قائل به دو نوع و یژگی است؛ مسئله این جاست که چه فرق معناداری بین دوگانه‌انگاری و یژگی و فیزیکالیست غیرتقلیل‌گرا می‌تواند وجود داشته باشد، طوری که از آنها دو تئوری مجزاً ساخته است؟ روشن نبودن تمایز دو تئوری مذکور قطعاً ما را در جرح و تعدیل آنها و نتایجی که می‌خواهیم از آنها به دست بیاوریم و نیز تأسیس تئوری‌های رقیب، دچار بدفهمی و سپس کج‌روی حادّ می‌کند. بدین منظور در گام نخست برای

روشن شدن حیثیت عدم تقلیل در فیزیکیالیسم غیر تقلیل گرا، لازم است اصل فیزیکیالیسم و نیز فیزیکیالیسم تقلیل گرا تعریف شده، و در گام دوم فیزیکیالیسم غیر تقلیل گرا و نیز آموزه‌هایی مثل «ابتناء» و «نوخاستگی»، که نقش تمام کننده در شکل‌گیری حیثیت عدم تقلیل در تعریف فیزیکیالیسم غیر تقلیل گرا بازی می‌کنند، معین گردد و در گام سوم نظریه دوگانه انگاری ویژگی تعریف و تفاوت عام آن با مطلق فیزیکیالیسم مشخص شود؛ و در گام چهارم معین کنیم خاستگاه تفاوت دوگانه انگاری ویژگی و فیزیکیالیسم غیر تقلیل گرا، در نوع «نوخاستگی» و نوع «عدم تقلیل» موجود در آن دوست نه در اصل آن دو. در نهایت باید گفت مقاله حاضر در صدد بیان این نکته بدیع است که نوخاستگی در دوگانه انگاری ویژگی یک نوخاستگی بنیادین بین «گونه-ای» است برخلاف نوخاستگی در دوگانه انگاری ویژگی که نوخاستگی نوعی بین «سطحی» است.

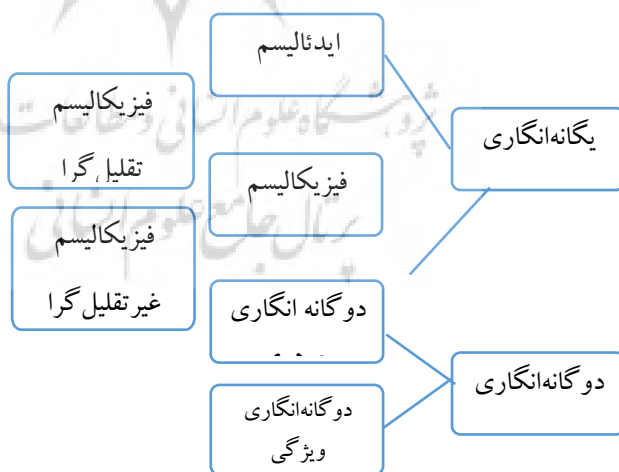
۲. گام نخست: فیزیکیالیسم تقلیل گرا

بعد از جواب دکارت به سؤال الیزابت پالوتی (Palotti) که در آن محل اتصال نفس و بدن را مقطعی به نام «غده صنوبری» (pineal gland) معرفی نموده بود، این موضوع مسجل شد که دکارت از عهده تبیین رابطه علیّ میان ذهن و بدن ناتوان است. از این به بعد ما با افول دوگانه-انگاری جوهری و طلوع یگانگی انگاری مواجه‌ایم؛ مخصوصاً با انتشار سه مقاله در اواخر دهه ۱۹۵۰ م به نام‌های: «آیا آگاهی فرایندی مغزی است؟» نوشته یو.تی. پلیس (۱۹۵۶)؛ «احساسات و فرایندهای مغزی» نوشته جی.جی. سی. اسمارت (۱۹۵۹) و «امور ذهنی و امور فیزیکی» نوشته هربرت فایگل (۱۹۶۷)، پارادایم مذکور تثبیت شد. این نظریات به «فیزیکیالیسم»، «نظریه این‌همانی ذهن و بدن» و «نظریه حالت مغزی» معروف شده بودند. (پوراسماعیل، ۱۳۹۳، ص ۲۵۲-۲۵۳). البته یگانگی انگاری در فیزیکیالیسم خلاصه نمی‌شود بلکه ایدئالیست‌ها نیز یگانگی‌انگارند

با این تفاوت همه چیز را منحصر در امور ذهنی می‌دانند، برخلاف فیزیکیالیست‌ها که همه چیز را در امور فیزیکی خلاصه می‌کردند. تعریف مشهور فیزیکیالیسم می‌گوید: «هر چیزی فیزیکی است» قید «هر چیزی» شامل تمام سطوح وجود می‌شود و در ساحت انسانی شامل همه سطوح وجود انسان می‌شود. لذا تمام امور ذهنی، از قبیل آگاهی، درد، لذت و تفکر، فیزیکی‌اند. و قید «فیزیکی» در تعریف مذکور، بنابر نگاه هستی‌شناختی به تقلیل‌گرایی، بدین معنا خواهد بود که همه سطوح ماکروفیزیکال، قابل تقلیل به ذرات بنیادین میکروفیزیکال خواهند بود؛ یعنی می‌توان گفت؛ آب که سطح ماکروفیزیکال H_2O است، چیزی نیست به جز H_2O . می‌توان سیمای کلیت تقلیل‌هستی‌شناختی را بر اساس مفهوم تحویل این‌همانی با گزاره‌های زیر بیان کرد:

پدیده الف قابل تحویل است به پدیده ب به این معنا که، پدیده الف چیزی نیست جز پدیده ب به این معنا که، پدیده الف همان پدیده ب است. (غیاثوند، ۲۰۱۱، ص ۱۴۵-۱۴۶)

در ادامه، برای وضوح بیشتر، نمایی کلی از نظریات فلسفه ذهن را بنابر دیدگاه ویلیام جاورسکی (۲۰۱۱، ص ۶) ارائه می‌دهیم:



۳. گام دوم: فیزیکیالیسم غیرتقلیل‌گرا

طولی نکشید، اصل ایده فیزیکیالیستی مذکور رو به زوال رفت. عامل اصلی این زوال، استدلال موسوم به تحقق چندگانه و بسط آن توسط هیلاری پاتنم (۱۹۷۵) صورت گرفت. بنابر تحقق چندگانه حالت ذهنی "a" (مثل درد) گاهی با امر فیزیکی مثل شلیک عصب "C" و گاهی با امر فیزیکی دیگری مثل شلیک عصب "D" تحقق می‌یابد و این خلاف این‌همانی فیزیکیالیستی است، چراکه اگر این همان بودند بنابر قاعده تعدی یا تراگذاری (transitivity)، مساوی مساو، مساوله. در نتیجه شلیک عصب "C" با شلیک عصب "D"، می‌بایست این همان باشد که این‌گونه نیست. جیگون کیم در توصیف شدت زوال فیزیکیالیسم تقلیل‌گرا می‌گوید: «سقوط نظریه حالت مغزی، همه شکل‌های تحویل‌گرایی را بدنام کرد و این اصطلاح را به لقبی کاملاً منفی و غالباً نفرت‌انگیز بدل کرد. این روزها در بیشتر محافل دانشگاهی و فکری، تحویل‌گرا نامیدن کسی، چیزی بیش از گفتن این است که آن شخص دیدگاهی نادرست دارد. بلکه تحقیری تلویحی است که انگ عقب‌ماندگی فکری و ساده‌لوحی را به او می‌زند» (کیم، ۱۳۹۳، ص ۲۵۳). طبیعی می‌نمود؛ بعد از افول نظریات این‌همانی، مسیر فلسفه ذهن به سمت دوگانگی جوهری عودت کند؛ اما باید گفت فیزیکیالیستی که پلیس، اسمارت و فایگل به‌جا گذاشتند، با وجود عمر کوتاه بر مباحث بعد از خود سایه افکنده بودند: «یک نشانه [از هیمنه فیزیکیالیسم] همین واقعیت است که وقتی نظریه حالات مغز از میان رفت، فیلسوفان به دکارت‌گرایی یا سایر صور جدی دوگانه‌انگاری جوهری بازنگشتند. تقریباً همه مشارکت‌کنندگان در این بحث، در چارچوب فیزیکیالیستی باقی ماندند و حتی کسانی که در زوال فیزیکیالیسم اسمارت-فایگل دخالتی عمده داشتند، پای‌بندی خود را به منظر فیزیکیالیستی ادامه دادند؛ اما در قالبی جدید یعنی فیزیکیالیسم غیرتقلیل‌گرا. این طرح نسبت به طرح تقلیل‌گرایی با فهم عرف سازگاری بیشتری از خود نشان می‌داد، چرا که

فهم عرف نیز هر سطح از فیزیک را مجزا از سطوح دیگر دانسته و دارای آثاری متمایز می‌داند و نسبت به تقلیل آن به سطوح دیگر فیزیک استبعاد دارد. فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا تلاش دارد فهم عرفی مذکور را در چارچوبی متافیزیکی بیان کند (گوتنپلن، ۱۹۹۳). لذا می‌بینیم در فلسفه ذهن امروز، دو آموزه به وسعت پذیرفته شده‌اند؛ اول اینکه جهان اساساً فیزیکی است و عنصری غیرمادی ندارد، دوم اینکه ویژگی‌های ذهنی به ویژگی‌های فیزیکی تحویل‌پذیر نیستند (پوراسماعیل، ۱۳۹۳، ص ۲۷۱-۲۷۲). حال فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا چه مسؤولیتی را دنبال می‌کند؟ فیزیکالیست بودن عملاً بدین معناست که هر امر غیرفیزیکی باید به گونه‌ای به امور فیزیکی وابسته باشد که بتوان آن را فیزیکی خواند. از دیگر سو اگر بنا باشد این فیزیکالیسم، غیرتحویلی باشد وابستگی میان این دو نباید تا جایی پیش برود که عملاً اولی به دومی تحویل برده شود، چنانکه پیداست پیمودن چنین راه میانه‌ای اگر از اساس ناممکن نباشد به سختی ممکن است (ف غ،؟؟؟؟ ص ۱۷۴ پ ۱).

فیزیکالیست غیرتقلیل‌گرا از یک طرف باید اثبات کند پایبند به فیزیکالیسم است، یعنی به نحوی اثبات کند امور ذهنی نیز فیزیکی است؛ و از طرف دیگر باید اثبات کند امور ذهنی در عین فیزیکی بودن، به سطوح پایین‌تر فیزیک از قبیل مغز تقلیل برده نمی‌شود. او برای هدف اولش از آموزه ابتناء (Supervenience) و برای هدف دومش از آموزه «نوخاستگی» (Emergence) بهره می‌برد.

۴. آموزه ابتناء

ابتناء روان- فیزیکی (که به فرارویدادگی نیز شهره است) می‌گوید: اگر دو فرد، ویژگی‌های فیزیکی یکسان داشته باشند، باید ویژگی‌های ذهنی یکسان داشته باشند. مقصود این است که ویژگی‌های ذهنی تابع ویژگی‌ها فیزیکی است، چراکه از منظر هستی‌شناختی کاملاً مبتنی بر امور

فیزیکی ای هستند که از آن برخاسته‌اند. واژه «باید» در تعریف فوق، می‌تواند دو روایت از ابتناء به ما ارائه بدهد. البته هیچ اجماعی بین قائلین به ابتناء بر اینکه کدام برداشت از ابتناء صحیح است وجود ندارد: بنابر خوانش ضعیف‌تر، معنای واژه «باید» این است که از قضا تمایز ناپذیری فیزیکی همیشه با تمایز ناپذیری ذهنی همراه بوده است، اما لزوماً چنین نیست. در این صورت رابطه میان ویژگی‌های فیزیکی و ذهنی امکانی خواهد بود. بنابر خوانش قوی‌تر از واژه «باید»، تمایز ناپذیری فیزیکی لزوماً با تمایز ناپذیری ذهنی همراه است. در این صورت رابطه ویژگی‌های فیزیکی و ذهنی نه امکانی بلکه ضروری است.

۵. آموزه نوحاستگی

اشاره شد که فیزیکالیسم غیر تقلیل گرا برای دفاع از حیثیت غیر تقلیلی خود به «نوحاسته‌گرایی» روی آورد. طوری که برخی مانند کیم این رأی را پیش نهاده‌اند که فیزیکالیسم غیر تحویلی شکلی از نوحاسته‌گرایی است (استولجر، ۱۳۹۴، ص ۵۵). آموزه نوحاستگی در فیزیکالیسم دقیقاً در برابر تقلیل‌گرایی قرار می‌گیرد، نوحاسته‌گرا برخلاف فیزیکالیست غیر تقلیل‌گرا، قائل است نمی‌توانیم امور فیزیکی نوظهور را به امور فیزیک بنیادین (میکروفیزیکال) تقلیل دهیم، چرا که اساساً ما با امر کاملاً نو با آثاری کاملاً متمایز از سطوح پایین فیزیک مواجه‌ایم؛ و این‌طور نیست که امر جدید نوحاسته، صرفاً برآیند یا جمع سطوح پایین فیزیک یا جمع بنیادین‌ترین سطوح فیزیکال (میکروفیزیکال) باشد. لذا می‌توان گفت نوحاسته‌گرایی تعلیلی برای غیر تقلیل‌گرایی است چرا که آموزه‌ای مانند نوحاستگی، نقش اول را در تبیین ناتقلیل بودن فیزیکالیسم بازی می‌کند. در ادامه لازم است معین کنیم یک ویژگی باید از چه مؤلفه‌هایی برخوردار باشد که آن را نوحاسته بنامیم:

۱. سیستمی بودن: یعنی ویژگی‌ای است که به کل سیستم منتسب می‌شود نه به تک‌تک اعضا آن، مثلاً رطوبت داشتن آب یک ویژگی سیستمی است زیرا به کل ساختار آب برمی‌گردد نه به تک‌تک مولکول‌های آب؛ اما در مورد سیستمی بودن ویژگی‌های ذهنی مخصوصاً «آگاهی» می‌توان گفت: «می‌توانیم ویژگی آگاهی را ویژگی یک انسان در نظر بگیریم، بدون آن که اجزای تشکیل دهنده آن انسان، مانند سلول‌های بدن وی یا وضعیت‌های عصبی وی را آگاه بدانیم. بدین ترتیب، آگاهی یک ویژگی سیستمی است بدین معنا که کل سیستم و نه اجزای سیستم، آن را داراست (خوشنویس، ۱۳۹۴، ص ۱۸۶).
۲. بدیع بودن: ویژگی‌ای است که قبلاً نبوده و در برهه خاصی از زمان به عرصه وجود پانهاد است. صرف نظر از اینکه ویژگی‌های ذهنی در سیر تکامل موجودات زنده متأخر از ویژگی‌های فیزیکی اوست، می‌توان ظهور ویژگی‌های ذهنی در نطفه انسانی را در برهه‌ای از زمان، مشخص کرد. مثلاً جنین در برهه‌ای از زمان رشد خود، نسبت به تحریکات فیزیکی وارد به آن، احساس و انفعالی نداشته، ولی بعد از گذشت مدتی، چنین ادراکات ویژه‌ای برای او تحقق پیدا کرده است.
۳. توانایی علی بدیع داشتن: یعنی توانایی علی ویژگی‌های بدیع قابل تبیین توسط توانایی علی سطح پایه نباشد، که به آن استقلال ویژگی‌های نوحاسته نیز گفته می‌شود (بی‌دو، ۱۹۹۷، ص ۳۷۵). علاقه و شوق که امری ذهنی تلقی می‌شود می‌تواند روی بدن فیزیکی انسان، علیت ایجاد کرده و او را به سمت انجام اموری سوق دهد (کیم، ۲۰۰۵، ص ۳۵).
۴. پیش‌بینی ناپذیری: کامل‌ترین نظریات در مورد ویژگی‌های سطح پایه نمی‌تواند ویژگی‌های سطح نوحاسته را پیش‌بینی کنند. البته پیش‌بینی‌های بعد از مشاهده قطعاً امکان‌پذیر است.

نسبت دوگانه انگاری ویژگی با فیزیکیالیسم غیر تقلیل گرا / محمد حسن فاطمی نیا ۱۹۳

۵. تبیین ناپذیری: وقتی گفته می شود ویژگی نوحاسته، پیش بینی ناپذیر است، مقصود این است که نمی توان پیش بینی ای همراه با تبیین ارائه داد. بدین معنی که «هیچ مقدار اطلاعات از سطح فیزیکی نمی تواند تبیین کند که چرا و چگونه فعالیت های عصبی مغز، که به کلی ناآگاهانه اند به ظهور آگاهی کیفی می انجامد؟» (خوشنویس، همان، ص ۲۰۲). به همین دلیل است که لوین این مسئله را «شکاف تبیینی» (Explanatory Gap) و چالمرز نام این مشکل را «مسئله دشوار آگاهی» نامیده است.

۶. تحویل ناپذیری: ویژگی نوحاسته ویژگی است که قابل تبیین و توضیح با ویژگی های پایه و در نتیجه تحویل به آنها نباشد. مثلاً نمی توان میز بودن را ویژگی نوحاسته تلقی کرد، زیرا صرفاً آرایش جدید از مولکول های فیزیکی است.

پس می توان گفت: نگاه سلسله مراتبی به ویژگی ها در دیدگاه نوحاسته گرایی باعث می شد، امور ذهنی را به علت داشتن ویژگی های فوق الذکر تیره ای دیگر از ویژگی فیزیکی غیر از ویژگی فیزیکی سطح پایین تلقی شوند؛ ولی با این وجود فیزیکیالیست های غیر تقلیل گرا، هویتی کاملاً فیزیکیالیستی دارند یعنی امور ذهنی را تماماً فیزیکی می دانند؛ با این تفاوت که امور ذهنی، در سطح بالا و نوبنی از پیچیدگی فیزیکی قرار دارند. پس امور ذهنی از منظر فیزیکیالیست غیر تقلیل - گرا، اموری کاملاً فیزیکی محسوب می شوند با این قید که به لایه های پایین تر فیزیک تقلیل داده نمی شوند.

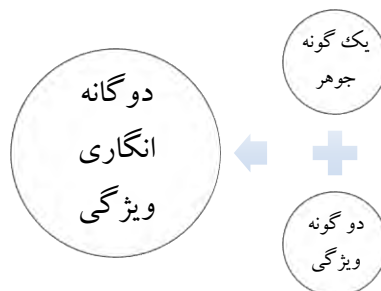
۶. گام سوم: دوگانه انگاری ویژگی

تلقی فیزیکی از امور ذهنی ولو در شکل غیر تقلیل گرایانه آن، نه تنها برای فهم عموم بلکه برای دانشمندان ذهن نیز بعید می نمود. به راستی با کدام توجیه فیزیکی، فیزیولوژیستی یا عصب شناسی، می توان تبیین فیزیکی از امور ذهنی داشت؟ یا چگونه می توان اموری از قبیل آگاهی، درد، لذت،

خوشحالی، غم، شادی، تفکر و ... را فیزیکی قلمداد کرد؟ علی‌الخصوص که امور ذهنی دارای ویژگی‌های منحصر به فردی از قبیل ساجکتیو بودن، دسترسی مستقیم و حیثیت التفاتی هستند. وجود سؤالات و شبهاتی از این دست زمینه‌ساز طرح نظریه دوگانه انگاری ویژگی در فلسفه ذهن شد.

۷. جایگاه نظریه دوگانه انگاری ویژگی بین نظریات فلسفه ذهن

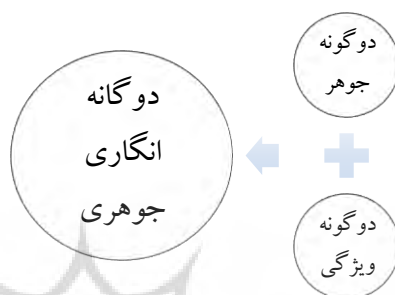
دوگانه انگاری که در زبان انگلیسی به «دوئالیسم» و در زبان عربی به «ثنویت» مصطلح شده است، عموماً در ساحت‌های مختلف علوم، به نظریه‌ای اطلاق می‌شود که قائل است دو وجود بنیاداً از هم مستقل در عالم وجود دارد. مثلاً در بحث از مبدأ عالم، دوگانه انگار قائل به وجود دو خدای مستقل شر و خیر در عالم هستند، در برابر یگانه انگار که قائل به توحید در مبدأ است. در فضای فلسفه ذهن نیز دوگانه انگاران در برابر یگانه انگاران قائل به دو امر بنیاداً متمایزاند؛ امر ذهنی و امر فیزیکی؛ اما یگانه انگاران قائل به یک گونه امر در عالم‌اند؛ یا همه چیز تماماً ذهنی است (ایدئالیسم) یا همه چیز تماماً فیزیکی است (فیزیکالیسم). در این بین دوگانه انگاری (بنابر جدول ۱) به دوگانه انگاری جوهری و دوگانه انگاری ویژگی تقیسم می‌شود. دوگانه انگار ویژگی دل‌بستگی بیشتری به فیزیکالیسم دارد چرا که تمام جواهر را فیزیکی تلقی می‌کند و فقط در ساحت ویژگی قائل به دوگانگی است؛ یعنی هم قائل به ویژگی فیزیکی است و هم ویژگی غیر فیزیکی:



شکل (۲)

پس دوگانه‌انگاری ویژگی را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: ایده‌ای که قائل است جوهر واحد فیزیکی (بدن یا مغز) دارای دو گونه ویژگی فیزیکی و غیرفیزیکی است؛ ویژگی فیزیکی از قبیل حجم و وزن و چگالی و رنگ و مکان‌مندی، و ویژگی‌های غیرفیزیکی از قبیل آگاهی، میل، اراده و درد است. روزنتال در دانشنامه راتلج دوگانه‌انگاری ویژگی را این‌گونه تعریف کرده است: «انسان‌ها، جواهر فیزیکی هستند، اما دارای ویژگی‌های ذهنی‌اند و این نوع ویژگی‌ها فیزیکی نیستند. این دیدگاه به‌عنوان دوگانه‌انگاری ویژگی یا نظریه دووجهی شناخته شده است» (روزنتال، ۲۰۰۵، ص ۲۰۰). در برابر، دوگانه‌انگاران جوهری کاملاً از فیزیکیالیسم فاصله گرفته‌اند؛ به این دلیل که هم در ساحت جوهر و هم در ساحت ویژگی، قائل به دوگانگی هستند؛ در واقع نه تنها قائل به دو گونه «ویژگی» بنیادین، بلکه قائل به دو گونه «جوهر» نیز هستند؛ یعنی قائل به جوهر غیرفیزیکی (ذهن یا نفس) نیز هستند. به نظریه اخیر دوگانه‌انگاری جوهری می‌گویند؛ زیرا می‌توان گفت: هرکسی قائل به دوگانه‌انگاری جوهری باشد قائل به دوگانه‌انگاری ویژگی نیز است؛ اما اگر کسی خود را دوگانه‌انگار ویژگی معرفی کند، به‌صورت ضمنی

ردکننده دوگانه‌انگاری جوهری است. در شکل ذیل شمول دیدگاه دوگانه‌انگاری جوهری را نسبت به دوگانه‌انگاری ویژگی ترسیم کرده‌ایم:



شکل (۳)

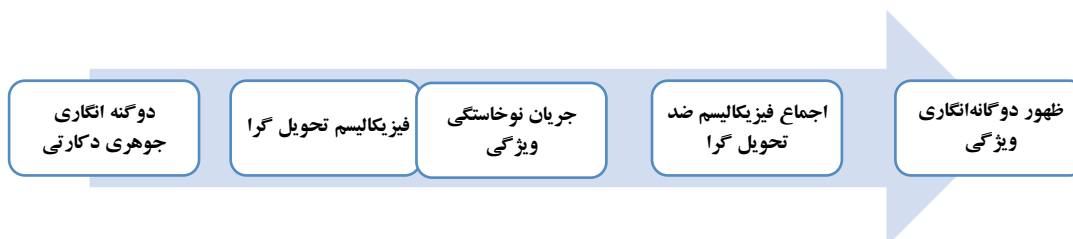
۸. خاستگاه دوگانه‌انگاری ویژگی

بعد از کنار گذاشتن دوگانه‌انگاری جوهری دکارتی و نیز آشکار شدن ضعف‌های فیزیکیالیسم تقلیل‌گرا و بروز نوحاسته‌گرایی و روی کار آمدن فیزیکیالیسم غیرتقلیل‌گرا، اینک نوبت آشکار شدن ضعف‌های غیرتقلیل‌گرایی است. مشکل است تا به‌صرف غیرتقلیل‌گرا بودن یا حتی نوحاسته بودن امور ذهنی، بتوان تبیینی نسبتاً جامع از امور ذهنی داشت. در این مرحله، استدلال معروف برهان معرفت (Knowledge Argument) از جکسون و استدلال «زامبی» (Zombie) از چالمرز، مناقشات زیادی را در اینکه آیا با فیزیک و فیزیکیالیسم می‌توان همه امور پیرامونی از جمله امور ذهنی را شناخت، برانگیخت. در نهایت به اینجا رسیدند با وجود اینکه تمام جواهر از جمله بدن انسان فیزیکی هستند، ولی ویژگی‌های ذهنی او غیرفیزیکی‌اند؛ یعنی عملاً ما با دو با «گونه» ویژگی سروکار داریم، نه صرفاً دو سطح غیرقابل تحویل از فیزیک. این مقطع، محل و زمان تولد «دو-گونه-ویژگی-انگاری» یا دوگانه‌انگاری ویژگی است. می‌توان گفت دوگانه

نسبت دوگانه‌انگاری و ویژگی با فیزیکیالیسم غیر تقلیل‌گرا / محمد حسن فاطمی‌نیا ۱۹۷

انگاری و ویژگی، راهی میانه بین فیزیکیالیسم و دوگانه‌انگاری جوهری است: «ظاهراً آنچه لازم است نظریه‌ای است که بتواند راه میانه‌ای را بین مادّی‌انگاری افراطی و دوگانه‌انگاری شدید ببیند، نظریه‌هایی که از یک سو درصدد نیستند تا به تحویل حالات ذهنی به حالات صرفاً فیزیکی، واقعیت ذهن‌مندی را انکار کنند و از سوی دیگر، دارندگان حالات ذهنی را به ارواح دکارتی مجردی تبدیل نمی‌کنند که ناتوان از تأثیرگذاری بر عالم‌اند. گزینه مناسب برای این مقصود، دوگانه‌انگاری و ویژگی‌هاست ... دوگانه‌انگاری و ویژگی، دوگانه‌انگاری جوهری را کنار می‌گذارد. فقط جوهرهای فیزیکی و رویدادهای فیزیکی وجود دارند ... اما این جوهرها و رویدادهای فیزیکی دارای دو نوع ویژگی بسیار متفاوت هستند: ویژگی‌های فیزیکی و ویژگی‌های ذهنی غیرفیزیکی؛ وجه تسمیه این نظریه همین است» (مسلین، ۱۳۹۱، ص ۲۳۹).

هرچند برخی از دوگانه‌انگاران و ویژگی، همانند عموم نوحاسته‌گرایان، ویژگی‌های ذهنی را وابسته به ویژگی‌های فیزیکی می‌دانند، یا حتی برخی از ایشان، مانند جکسون (۱۹۸۹، ص ۱۲۷-۱۳۶) که نظریه‌پرداز برهان معرفت و از قائلین اصلی دوگانه‌انگاری و ویژگی محسوب می‌شود، قائل به پی‌پدیدارگرایی شد، یعنی امور ذهنی را بر امور فیزیکی بی‌اثر قلمداد کرد، اما برخی دیگر از ایشان مانند چالمرز راه خود را کاملاً از این نوع نوحاسته‌گرایان جداً کرده و هیچ وابستگی بین ویژگی ذهنی و فیزیکی قائل نشدند. این قبیل دوگانه‌انگاری و ویژگی، به دوگانه‌انگاری و ویژگی بنیادین (Fundamental) معروف است. تا بدین جا برای رسیدن به نظریه «دوگانه‌انگاری و ویژگی» مسیر ذیل را طی کرده‌ایم:



شکل (۴)

پس در مجموع، خاستگاه اصلی ظهور نظریه «دوگانه‌انگاری ویژگی» را می‌توان در مؤلفه‌های ذیل گرد آورد:

۱. عدم پذیرش نظریه دوگانه‌انگاری جوهری به دلیل عدم قدرت پاسخ‌گویی به اشکالات وارده بر آن از طرف دکارت.

۲. عدم پذیرش یگانه‌انگاری ویژگی به دلیل وجود ویژگی‌های مشهود غیرفیزیکی مثل تجربه‌های ذهنی.

۳. استفاده از نکات مثبت دو نگاه قبلی و اتخاذ طریقی بینابین «دوگانه‌انگاری جوهری» و «یگانه‌انگاری».

با توجه به مطالب فوق‌الذکر دوگانه‌انگاری ویژگی، در حقیقت از دو دیدگاه فرعی ذیل تشکیل یافته است:

۱. دوگانه‌انگاری ویژگی

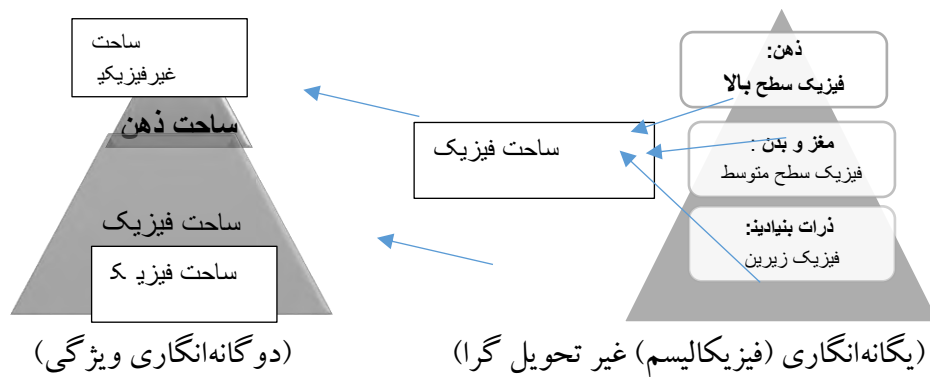
۲. یگانه‌انگاری جوهری یا فیزیکالیسم جوهری

می‌توان حدس زد تئوری دوگانه‌انگاری ویژگی، حیثیت دوگانه‌انگاری ویژگی خود را از دوگانه‌انگاری جوهری اخذ کرده است؛ زیرا همان‌طور که اشاره شد، دوگانه‌انگاری جوهری

در دل خود دوگانه‌انگاری ویژگی را نیز حمل می‌کند و نیز حیثیت فیزیکیالیسم جوهری خود را از یگانه‌انگاری (که مشهورترین آن فیزیکیالیسم است) اخذ کرده است؛ چرا که «فیزیکیالیسم جوهری» نوعی یگانه‌انگاری محدود است.

۹. تفاوت دوگانه‌انگاری ویژگی با فیزیکیالیسم غیر تقلیل‌گرا

تفاوت دوگانه‌انگاری ویژگی با فیزیکیالیسم، اعم از تقلیل‌گرا و غیرتقلیل‌گرا در این است که اساساً فیزیکیالیسم نظریه‌ای است یگانه‌انگار؛ یعنی قائل به یک نوع جوهر، ویژگی یا رخداد در ساحت انسان است. برخلاف دوگانه‌انگار ویژگی که قائل به دو مقوله است مقوله فیزیکی و مقوله غیر فیزیکی. این تفاوت بین دوگانه‌انگاری ویژگی و فیزیکیالیسم تحویل‌گرا مشهود است؛ اما فیزیکیالیسم غیرتقلیل‌گرا را چگونه باید تصور کنیم که با دوگانه‌انگاری ویژگی همسنگ نشود؟ به‌عنوان مثال، جان سرل قائل به اوصافی است که این اوصاف در عین حال که قابل تحویل به سطوح پایین نیستند، ولی با این وجود مادی‌اند. مثلاً هرچند نمی‌شود رطوبت را به یک مولکول آب نسبت داد، ولی وصف رطوبت به مجموعه‌ای از مولکول‌ها قابل اطلاق است و نیز هرچند نمی‌توانیم به یک سلول عصبی وصف آگاهی، درد یا لذت را بدهیم، ولی این ویژگی‌ها را باید ویژگی‌های سطح کلان و ظاهری کل مغز و معلول سطح خرد به حساب آوریم (۱۹۹۲). در حالی که قائلین به دوگانه‌انگاری ویژگی در تلاش‌اند نه تنها ویژگی ذهنی، مثل آگاهی را به ویژگی‌های فیزیکی عصب‌شناختی تحویل نبرند، بلکه ویژگی ذهنی را اساساً از قلمرو فیزیک خارج کنند. در تصویر زیر تلاش کرده‌ایم تفاوت اساسی «دوگانه‌انگاری ویژگی» را با «یگانه‌انگاری غیرتحویل‌گرا» ترسیم کنیم:



شکل (۵)

به بیان دیگر، در دل دوگانه‌انگاری ویژگی، قطعاً نوعی غیر تحویل‌گرایی محقق است، چرا که وقتی می‌گوییم دو گونه ویژگی وجود دارد، حداقل انتظار ما این است که دو گونه ویژگی مذکور غیر قابل تحویل به هم باشد و بلکه در ساحت واحدی نیز وجود نداشته باشند تا بخواهند تحویل بروند. ولی با این وجود دوگانه‌انگاری ویژگی، فیزیکیالیسم غیر تحویل‌گرا شمرده نمی‌شود؛ زیرا در حقیقت واژه «غیر تحویل‌گرایی» اصطلاحی است که برای نوعی فیزیکیالیسم مصطلح شده است و گویای این مطلب است که نوعی یگانه‌انگاری با این که صرفاً قائل به یک گونه امر (اعم از جوهر، عرض یا رخداد) است، ولی دارای لایه‌های غیر قابل تحویل است. به بیان صریح‌تر، عالم صرفاً از مراتب فیزیکی تشکیل شده است که این مراتب فیزیکی را نه تنها مفهوماً بلکه تبییناً و وجوداً هم نمی‌توانیم به مراتب پایین تحویل و تقلیل بدهیم؛ یعنی نه می‌توان از جهت معرفت‌شناختی ویژگی‌ها سطوح بالای فیزیکی را با کنش و واکنش‌های سطوح زیرین تبیین کنیم؛ و نه از جهت هستی‌شناختی می‌توان قائل به این‌همانی دو سطح مذکور باشیم؛ مثلاً نمی‌توانیم آب را به $H_2 - O$ تقلیل داده و یا آن را با H_2O تبیین کنیم. هر چند هم آب و هم $H_2 - O$ هر دو فیزیکی هستند. پس «عدم تحویل‌گرایی» مذکور، ما را از پای‌بندی به فیزیکیالیسم

نسبت دوگانه‌انگاری و ویژگی با فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا / محمد حسن فاطمی نیا ۱۷۱

خارج نمی‌کند، لذا یگانه‌انگار تحویل‌گرا و غیرتحویل‌گرا هر دو کاملاً به «بستار فیزیکی» پای‌بند هستند. این پایبندی را این‌گونه می‌توان شرح داد: «پایبندی مشترک فیزیکالیسم تحویلی و غیرتحویلی، به بستار علیّ پدیده‌های فیزیکی به‌عنوان یک اصل، آن دو را در برابر نخواستگی گرای [که برخی از معتقدان آن قائل به نوعی دوگانه‌انگاری و ویژگی هم هستند] قرار می‌دهد ... پایبندی به اصل بستار علیّ پدیده‌های فیزیکی، از حداقل‌های فیزیکالیسم است» (غیاثوند، ۱۳۹۵، ص ۲۳۱). اما سؤالی که این‌جا مطرح است با چه مبنایی دوگانه‌انگاری و ویژگی را از نظربه‌یگانه‌انگاران‌های مثل فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا تمییز دهیم؟ وقتی فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا می‌گوید ما با دو نوع وجود غیرقابل‌تقلیل سروکار داریم، آیا او نیز دوگانه‌انگار و ویژگی نشده است؟ آیا اختلاف صرفاً در جعل اصطلاح است؟ از طرف دیگر آموزه «نخواستگی» که در فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا نقش اساسی بازی می‌کند، آیا در دوگانه‌انگاری و ویژگی جاری نمی‌شود؟ وقتی در فیزیکالیست غیرتقلیل‌گرا یک امر فیزیکی سطح بالا نسبت به امر فیزیکی سطح پایین نخواستگی است آیا به‌طریق اولی نمی‌توان در دوگانه‌انگاری و ویژگی، امر غیرفیزیکی را نسبت به امر فیزیکی نخواستگی به حساب آورد؟ در جواب سؤالات بالا باید گفت واقع امر این است که دوگانه‌انگاری و ویژگی و فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا، در اصل حیثیت «غیرتقلیلی بودن» و نیز در اصل حیثیت «نخواستگی بودن»، مشترک هستند. لذا اگر تفاوتی وجود داشته باشد در شدت و ضعف آن دو حیثیت خواهد بود. به‌صورت خلاصه می‌توان گفت نخواستگی در دوگانه‌انگاری و ویژگی یک نخواستگی قوی است برخلاف فیزیکالیسم که از نخواستگی ضعیفی برخوردار است و همین مسئله عامل تفاوت در حیثیت غیرتقلیلی بودن آن دو است. چرا که نخواستگی در فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا کاملاً در ساحت فیزیکال رخ می‌دهد در حالی که دوگانه‌انگار و ویژگی قائل است نخواستگی از ساحت فیزیکال تا ساحت غیرفیزیکال کشیده شده است. به بیان دیگر عدم تقلیل

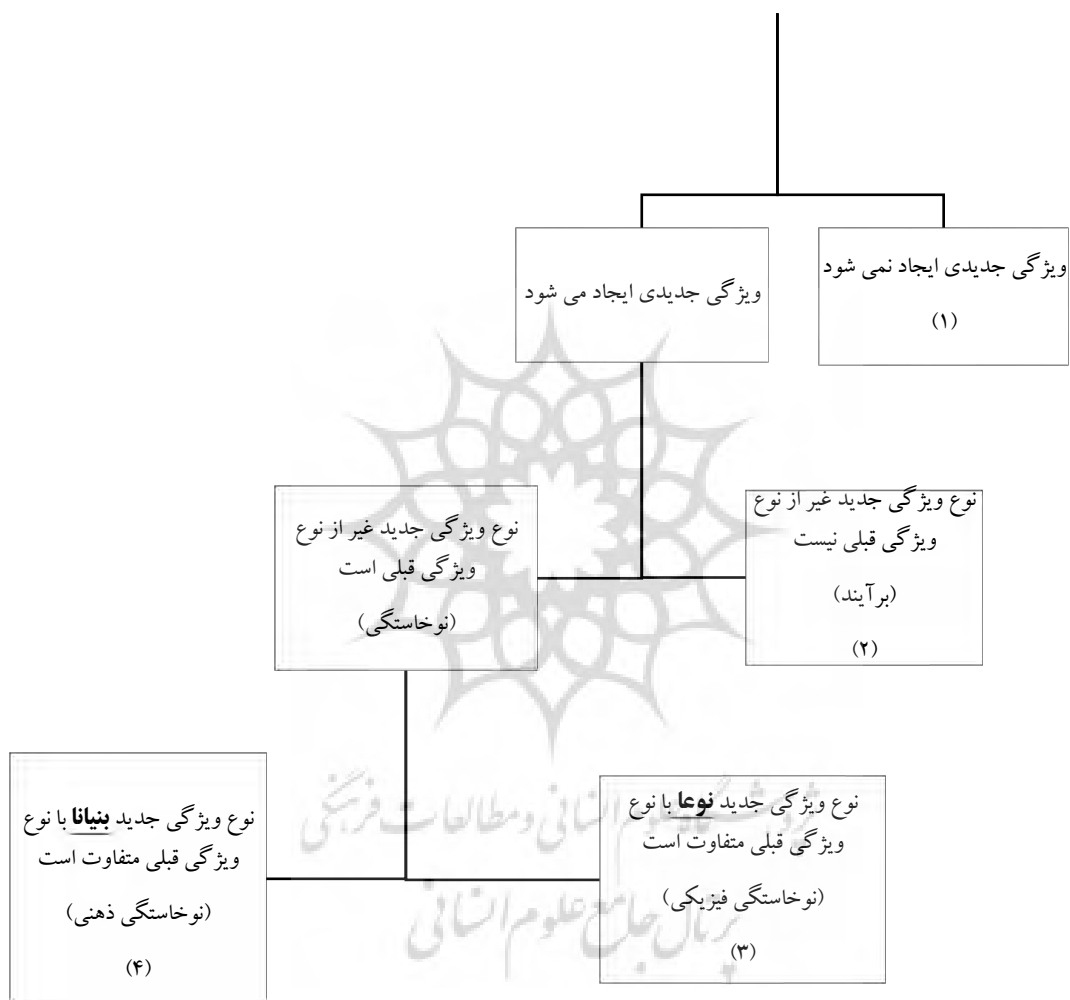
در دوگانه‌انگاری ویژگی به دلیل فاصله بنیادین امور ذهنی از امور فیزیکی است، درحالی‌که عدم تقلیل در نظریه فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا غیر بنیادین است. پس می‌توان نوحاستگی قوی و ضعیف را این‌گونه تعریف کرد: نوحاستگی قوی؛ اگر امر نوحاسته نسبت به پایه نوحاستگی از نظر هستی‌شناختی بنیاداً متمایز باشند را نوحاستگی قوی می‌نامیم. نوحاستگی ضعیف؛ اگر امر نوحاسته نسبت به پایه نوحاستگی از نظر هستی‌شناختی تفاوت بنیادین نداشته باشند بلکه صرفاً تفاوت نوعی داشته باشند، آن را نوحاستگی ضعیف می‌نامیم.

برای روشن شدن تغییر بنیادین از غیربنیادین لازم است اشاره‌ای به انواع تغییرات داشته باشیم؛ نوحاستگی اساساً یک تغییر هستی‌شناختی است. در نتیجه برای ایضاح آن لازم است آن را با دیگر تغییرات مقایسه کنیم. گاهی در شئای تغییراتی رخ می‌دهد ولی طوری نیست که بگوییم واجد ویژگی‌های جدیدی شده است. به‌عنوان مثال، وقتی اندازه و کمیت یک برگ تغییر پیدا می‌کند، تغییر تحقق یافته است، ولی ویژگی جدیدی برای آن حاصل نشده است و گاهی نیز ویژگی‌های جدیدی برای شیء مذکور حاصل شده است، ولی طوری نیست که ویژگی جدید، نوعاً از ویژگی‌های قبلی متمایز باشد؛ مثلاً رنگ برگ، از سبزی کم‌رنگ به سبزی پررنگ گرویده است، ولی ویژگی جدید نوعی در برگ، ظاهر نشده است. یا مثلاً شکر با آب مخلوط شده است و شربتی ساخته شده، ولی شربت صرفاً «برآیند» آب و شکر است و تمام آثار علیّ شربت در اجزاء آن قابل یافت است، طوری که دارای هیچ‌گونه ویژگی علیّ جدید نسبت به اجزاء خود نیست. ولی وقتی یک مولکول اکسیژن با دو مولکول هیدروژن مخلوط می‌شود، ظاهراً نمی‌توانیم بگوییم آب صرفاً برآیند اکسیژن و هیدروژن است، چراکه آب دارای ویژگی‌هایی است که سطح زیرین آن، یعنی اکسیژن و هیدروژن فاقد آن است: مثلاً ویژگی رطوبت و سیراب‌کنندگی را ندارند. در این جا می‌توانیم بگوییم با نوعی نوحاستگی در ویژگی مواجه‌ایم.

نسبت دوگانه انگاری و ویژگی با فیزیکالیسم غیر تقلیل گرا / محمد حسن فاطمی نیا ۱۷۳

می توان گفت وقتی تغییر ما نخواست است که خواص و آثاری را از خود بروز دهد که انواع سطوح پایین چنین آثاری از خود بروز ندهند (برای شناخت چنین خواصی می توان به لیست فوق الذکر خواص و علائم امر نخواست توجه کرد). اما ویژگی نخواست را به دو وجه می توان تصویر کرد؛ گاهی ویژگی نخواست، ویژگی فیزیکی ای است که دارای پیچیدگی بیشتری نسبت به سطح زیرین است؛ مثل اینکه عناصر معدنی خاک طی فرایندی به گیاه، که شی فیزیکی پیچیده تری است تبدیل بشود. در این نخواستگی، هر دو سطح قبلی و بعدی، فیزیکی اند و فیزیکالیسم غیر تحویل گرا عهده دار چنین نخواستگی خواهد بود. در این نوع نخواستگی تغییر نوعی رخ داده است. مؤلفه اصلی نخواستگی فیزیکی، که یک نخواستگی نوعی (غیر بنیادین) محسوب می شود، این است که ویژگی جدید را نمی تواند به تک تک اجزاء سطح پایین نسبت داد، ولی مجموع اجزاء می تواند متصف به چنین ویژگی جدید بشود؛ به عنوان مثال رطوبت آب را نمی توانیم به اکسیژن یا هیدروژن نسبت بدهیم ولی می توانیم به مجموع آن دو نسبت بدهیم (سرل، ۱۹۹۲). ولی در ویژگی نخواستگی ای مثل «آگاهی» ما با دو سطح از فیزیک روبرو نیستیم بلکه با دو ساحت از وجود سروکار داریم؛ ساحتی فیزیکی (بدن) و ساحتی غیر فیزیکی (ذهن)؛ و لذا عهده دار این نوع از نخواستگی، نظریه «دو گانه انگاری و ویژگی» است. بعد از توضیحات فوق باید گفت مقصود دو گانه انگار و ویژگی از «دو گونه» بودن، گونه فیزیکی و گونه ذهنی است و ذهنی در گفتمان او در برابر «فیزیکی» قرار خواهد گرفت؛ یعنی او ویژگی ذهنی را ویژگی غیر فیزیکی تلقی می کند. در ذیل، انواع تغییرات بالا را در قالب جدولی ذکر می کنیم:

انواع تغییر در ویژگی



شکل (۶)

بنابر مطالب فوق‌الذکر و جدول بالا می‌توان تغییر برآیندی، نوعی و بنیادین را این‌گونه تعریف کرد: اگر بتوانیم توانایی علی یک ویژگی بدیع را بر مبنای توانایی‌های علی ویژگی‌های سطح پایه تبیین کنیم، آن ویژگی را یک ویژگی برآیند تلقی می‌کنیم (خوشنویس، ۱۳۹۴، ص ۴۹). یک ویژگی، نوعی است اگر تحقق آن از تحقق ویژگی‌های کل یا روابط حاکم بر اجزاء ترکیب شده باشد (سرل، ۱۹۹۲). یک ویژگی، بنیانی است اگر تحقق آن حتی به‌طور جزئی از تحقق ویژگی‌های کل یا اجزاء و روابط حاکم بر آنها ترکیب نشده باشد (کانر و ونگ، ۲۰۰۵، ص ۱۰). در مجموع می‌توان گفت ما با ورود به ویژگی‌های نوحاسته ذهنی قدم در گونه دیگری‌ها گذاشته‌ایم: گونه‌ای که تمام ویژگی‌های شاخص آن نسبت به گونه فیزیکی، متناقض است؛ مثلاً امور فیزیکی مکان‌مندند، دارای حجم، وزن و قابلیت ترکیب‌اند برخلاف امور ذهنی که فاقد آنها هستند. اما ویژگی‌های نوحاسته در ساحت فیزیک در اکثر (و شاید تمام) ویژگی‌های شاخص فیزیک با ویژگی‌های سطح پایین فیزیک مشترک‌اند. این‌طور نیست یک ویژگی نوحاسته فیزیکی اساساً خارج از مکان باشد یا تماماً حجم و جرم خود را از دست بدهد یا قابلیت آزمایشگاهی نداشته باشد و از دسترس عموم خارج و از ساحت فیزیکال بیرون رود. اما در نوحاستگی ویژگی‌های ذهنی چنان فاصله عمیقی می‌بینیم که از آن می‌توان به نوحاستگی «بین‌گونه‌ای» در برابر نوحاستگی «بین‌سطحی»، تعبیر کنیم و امر نوحاسته در دوگانه‌انگاری ویژگی نه نوعاً بلکه بنیاناً از پایه نوحاسته متمایز است. در حقیقت، نوحاستگی ویژگی‌های ذهنی نوحاستگی بین دو گونه از هستی است نه بین دو سطح از گونه واحدی از هستی. به همین دلیل دو ویژگی فیزیکی و ذهنی را دو «گونه» ویژگی یافته‌اند و به دوگانه‌انگاران ویژگی مشهور شده‌اند.

۱۰. نتیجه‌گیری

هرچند دو گانه‌انگار ویژگی همانند فیزیکالیست غیرتقلیل‌گرا ویژگی‌های ذهنی را به ویژگی‌های فیزیکی تقلیل نمی‌برد، ولی عدم تقلیل از ناحیه دو گانه‌انگار ویژگی ناشی از وارد کردن ویژگی - های ذهنی در ساحت غیرفیزیکال است؛ یعنی ویژگی‌های ذهنی را گونه‌ای دیگر از وجود محسوب می‌کند. اما عدم تقلیل از ناحیه فیزیکالیست غیرتقلیل‌گرا ناشی از ناهم‌سطح بودن فیزیکی امور ذهنی و فیزیکی است؛ یعنی امور ذهنی را سطح نوظهوری از وجود می‌داند که قابلیت تقلیل به سطوح پایین فیزیک را ندارد. از طرف دیگر دو گانه‌انگار ویژگی قائل است در ظهور ویژگی‌های ذهنی، نوحاستگی قوی رخ داده است یعنی ویژگی‌های ذهنی بنیاداً از ویژگی‌های فیزیکی فاصله گرفته‌اند، برخلاف فیزیکالیست غیرتقلیل‌گرا که قائل به نوحاستگی ضعیف است؛ بدین معنا که قائل است ویژگی‌های ذهنی، نوعاً از ویژگی‌های فیزیکی جداست نه بنیاداً. در نهایت می‌توان گفت؛ علت وجود چنین اختلافی بین دو گانه‌انگاری ویژگی و فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا، گام نهادن دو گانه‌انگار ویژگی در ساحت غیرفیزیکال است، یعنی پذیرفتن وجود ویژگی‌های ذهنی به عنوان امور غیرفیزیکی.

منابع

- خوشنویس، یاسر، (۱۳۹۴)، نوحاستگی و آگاهی، قم، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- کیت، مسلین، (۱۳۹۱)، درآمدی بر فلسفه ذهن، ترجمه مهدی ذاکری، مؤسسه انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- غیاثوند، مهدی، (۱۳۹۵)، تحویل‌گرایی و فیزیکالیسم، تهران، انتشارات، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

نسبت دوگانه انگاری ویژگی با فیزیکیالیسم غیر تقلیل گرا / محمد حسن فاطمی نیا ۱۷۷

- پور اسماعیل، یاسر، (۱۳۹۳)، نظریه حذف گرایی در فلسفه ذهن، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- فاطمی نیا، محمد حسن، ترجمه و نقد فیزیکیالیسم باربارا، در دست چاپ.
- Bedau, M. (1997). *Philosophical Perspectives: Mind, Causation, and World*, chapter Weak Emergence, pages 375–399. Blackwell.
- David M. Rosenthal (1998) 'Dualism', in *Routledge Encyclopedia of Philosophy*:
- Herbert Feigl, (1967), "the mental and physical". Published by: University of Minnesota Press.
- Hilary utnam, (1975), *Collected Papers II, the nature of mental states*, Publisher: Cambridge University Press.
- I. Levine: (1983) "Materialism and Qualia: Pacific Philosophical Quarterly 64 (October):354-61.
- J.J.C. Sart (1959), "sensations and brain processes". Vol. 68, No. 2 (Apr., 1959), pp. 141-156 (16 pages) Published By: Duke University Press.
- J. Levine (2007) "Anti Materialist Arguments and Influential Replies". *Anti-Materialist Arguments and Influential Replies*, in: M. Velmans & S. Schneider, (eds), *The Blackwell Companion to Consciousness*, Blackwell Publishing Ltd.
- Jackson, F., 1982, 'Epiphenomenal qualia', *Philosophical Quarterly*, 32: 127–136.
- Jackson, F., 1982, 'Epiphenomenal qualia', *Philosophical Quarterly*, 32: 127–136.
- Jaegwon Kim, 1998, "The mind-Body Problem after Fifty". cambridge university press.
- Jaworski, W., 2011. *Philosophy of Mind: a comprehensive introduction*, Malden, MA: Wiley–Blackwell.
- Kim, J. (2005). *Physicalism, or something near enough*. Princeton: Princeton University Press. [Google Scholar](#)
- O, Connor and H. Y. Wong (2005), « the metaphysics of emergence" *Noûs*, Vol. 39, No. 4 (Dec., 2005), pp. 658-678 Published by: Wiley.

- Robert C. Solomon (1976), *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol. 36, No. 4 (Jun., 1976), pp. 472-493 (22 pages) Published By: International Phenomenological Society.
- Samul Guttenplan, 2008, *Oxford Handbook for the Philosophy of Mind*, Brian McLaughlin and Ansgar Beckermann, eds (Oxford: Oxford University Press, 2008). Nonreductive Materialism p.23.
- Searle, John R. (1992), *The Rediscovery of the Mind* (Cambridge, MA: The MIT Press).
- Searle, John R. (1992), *The Rediscovery of the Mind* (Cambridge, MA: The MIT Press
- U.T.Place, (1956), "is consciousness a Brain Process? C. V. Borst, *The Mind-Brain Identity Theory*© Macmillan Publishers Limited 1970.

